«محمود عباس» و تکمیل خیانت خود به آرمان ملت فلسطین

اشاره: این روزها اخبار و گزارش‌های زیادی از خیانت‌های تشکیلات خودگردان فلسطین و رئیس آن «محمود عباس» در رسانه‌ها منتشر می‌شود. قطع پخش شبکه الجزیره از فلسطین، حملات گسترده به اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی و تلاش برای خلع سلاح گروه‌های مقاومت، حملات به نیروهای مقاومت و به شهادت رساندن شماری از آنها به طوری که حتی تعجب رژیم صهیونیستی را نیز برانگیخته است بخشی از این اقدامات می‌باشد. یک مقام صهیونیستی در همین رابطه به وال استریت ژورنال گفته است:«اسرائیل از عزم راسخ نیروهای امنیتی تشکیلات خودگردان فلسطینی در جریان درگیری‌ها شگفت‌زده شده است». در واقع محمود عباس عملاً تبدیل به یک بازوی اجرائی رژیم صهیونیستی برای مقابله با مقاومت در کرانه باختری شده است طی یک سال و نیمی که از جنگ غزه می‌گذرد صدها مبارز فلسطینی در کرانه باختری توسط رژیم صهیونیستی به شهادت رسیده‌اند و در این میان تشکیلات خودگردان تنها نظاره‌گر این جنایت‌ها بوده و اخیراً خود نیز وارد سرکوب مبارزان فلسطینی شده است.وب سایت «میدل ایست آی » در یادداشتی نگاهی انداخته است به خیانت محمود عباس رئیس تشکیلات خودگردان به آرمان ملت فلسطین که در ادامه ترجمه آن را با هم مرور می‌کنیم.
سرویس خارجی کیهان

وعده محمود عباس به ترامپ

رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین، محمود عباس، تلاش کرده است تا در شرایطی که رویدادها در غزه، کرانه باختری و در سرتاسر منطقه با سرعتی بسیار بیشتر از آنچه که این سیاستمدار هشتاد ساله قادر به مدیریت آن است، پیش می‌روند، خود را در صحنه نگه دارد. این رزوها، در بحبوحه نسل کشی اسرائیل که به مدت ۱۴ ماه بی‌وقفه در غزه جریان دارد، نیروهای امنیتی عباس با وقاحت چندین مبارز برجسته مقاومت را در جنین کشتند تا اسرائیلی‌ها و حامیان مالی آمریکایی آنها را راضی کنند.

زمانی که رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده، دونالد ترامپ، در ژانویه ۲۰۲۰ از آنچه که به‌عنوان «معامله قرن» شناخته می‌شود، رونمایی کرد- پیشنهادی که به‌طور کامل با اسرائیل در تمام مسائل اختلافی هم‌راستا بود - محمود عباس گفت: «می‌خواهم به این دو نفر ترامپ و نخست‌وزیر اسرائیل بنیامین نتانیاهو بگویم که قدس برای فروش نیست و حقوق ما برای فروش یا چانه‌زنی نیست. معامله شما و این توطئه، اتفاق نخواهد افتاد... ما هزار بار می‌گوییم نه، نه، نه به معامله قرن».

با این حال، زمانی که ترامپ در ۵ نوامبر(۱۵ آبان) دوباره انتخاب شد، عباس تماس گرفت و به او تبریک گفت و وعده داد که بر روی یک توافق سیاسی با او کار کند، توافقی که خود او پنج سال پیش به‌طور کامل رد کرده بود. این موضوع با توافقی که دو هفته پیش بین حماس و فتح، فراکسیون فلسطینی تحت رهبری عباس، به‌وسیلهٔ مصری‌ها انجام شد، دنبال شد. این توافق به‌منظور تشکیل یک کمیته مستقل متشکل از فلسطینی‌های برجسته و حرفه‌ای در غزه برای اداره امور و بازسازی پس از جنگ بود. این خواسته‌ای از سوی رژیم صهیونیستی و دولت بایدن بود تا حماس را از هر گونه ایفای نقش در غزه بعد از جنگ محروم کند.با این حال، فتح به سرعت تأیید خود را پس گرفت، زیرا چنین توافقی با وعده نتانیاهو برای «پیروزی کامل» بر حماس و مقاومت همخوانی نداشته باشد.

نیروهای امنیتی محمود عباس برای این که وی آمریکا و اسرائیل را راضی نگه دارد طی روزهای اخیر چندین مبارز برجسته فلسطینی را در اردوگاه جنین کشتند.

آلت دست آمریکا و اسرائیل

پس، هدف نهائی عباس چیست و در سال‌های پایانی عمر خود به دنبال چیست؟ محمود عباس در بیستمین سال از دوره چهار ساله خود، در اواخر نوامبر(اوایل آذر)، چند روز پس از اینکه به ۸۹ سالگی رسید، برنامه جانشینی خود را اعلام کرد. او فرمانی صادر کرد که بر اساس آن خواستار انتصاب «روحی فتوح»، رهبر بی‌جاه‌طلب، غیرجذاب و ضعیف فتح، به عنوان رئیس موقت پس از عباس شد. در متن اعلامیه قانونی صادره از سوی محمود عباس آمده است: در صورت خالی ماندن پست رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین، «روحی فتوح» رئیس‌مجلس ملی فلسطین به طور موقت و تا زمان برگزاری انتخابات ریاست تشکیلات خودگردان فلسطین بر اساس قانون انتخابات فلسطین به عنوان رئیس این تشکیلات انتخاب می‌شود.

«فتوح» ۷۵ ساله در حال حاضر به عنوان رئیس شورای ملی فلسطین، پارلمان سازمان آزادی‌بخش فلسطین (PLO) در تبعید خدمت می‌کند. در ۲۸ سال گذشته، «شورای ملی فلسطین» تنها یک بار در سال ۲۰۱۸ (۱۳۹۷)تشکیل جلسه داده است. جالب است که فتوح همان شخصی است که پس از مرگ یاسر عرفات، رئیس‌جمهور پیشین تشکیلات خودگردان فلسطین، در نوامبر ۲۰۰۴ (آبان ۱۳۸۳)به عنوان رئیس‌جمهور موقت خدمت کرد تا عباس در ژانویه ۲۰۰۵ (دی ۱۳۸۳)به‌عنوان جانشین او انتخاب شود.

به مدت بیش از یک سال، عباس تحت فشار آمریکا بوده است تا جانشینی را منصوب کند که به اندازه او در طول دوره طولانی خود مطیع اسرائیل و آمریکا باشد. «کاندولیزا رایس»، که مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور جورج بوش بود، در یادداشت‌های خود در سال ۲۰۱۱ به نام «هیچ افتخاری بالاتر» به یاد می‌آورد که در سال ۲۰۰۳، گروهی از افراد، از جمله او، «بوش»، «جورج تنت»، رئیس سیا و «آریل شارون»، نخست‌وزیر اسرائیل در آن زمان، عباس را به‌عنوان رهبر مردم فلسطین انتخاب کردند.

برای مدت زیادی در سال ۲۰۰۲، شارون از تعامل با عرفات خودداری می‌کرد وی در نهایت توانست بوش را متقاعد کند که رهبر سازمان آزادی‌بخش فلسطین را کنار بگذارد و عباس را به‌عنوان رهبر مطیع‌تر و تسلیم پذیرتر فتح انتخاب کند. «محمود عباس» قبل از اینکه در سال ۲۰۰۳ به‌عنوان نخست‌وزیر به دنبال فشارهای آمریکا و اروپا منصوب شود در انظار عمومی توسط عرفات مورد تمسخر قرار می‌گرفت. عرفات وی را «کرزای فلسطین» نامیده بود اشاره‌ای به حامد کرزای، رئیس‌جمهور پیشین افغانستان که در جهان عرب به‌عنوان یک عروسک خیمه‌شب‌بازی آمریکا شناخته می‌شد.

عباس، معروف به ابو مازن، تقریباً به‌طور پیش‌فرض و به عنوان تنها گزینه به رهبری فتح و سازمان آزادی‌بخش فلسطین رسید.هرچند او به‌عنوان یکی از نسل اول بنیان‌گذاران فتح شناخته می‌شود و در اوایل دهه ۱۹۶۰ به این جنبش پیوسته بود، اما تا دهه‌ها بعد، در موقعیت‌های ارشد منصوب نشده بود.

عناصر تشکیلات خودگردان فلسطین در یورش به اردوگاه جنین که به نیابت از اسرائیل صورت گرفته، یک روزنامه‌نگار زن به نام شذی الصباغ را به شهادت رساندند. برادر این روزنامه‌نگار نیز پیشتر از سوی اسرائیل شهید شده بود.

طی سال‌های گذشته دستگاه امنیتی تشکیلات خودگردان فلسطینی عملاً به بازوی رژیم صهیونیستی در سرکوب مبارزان فلسطینی تبدیل شده بود.

محمود عباس، معروف به ابو مازن، تا زمانی که بیشتر بنیان‌گذاران اولیه و رهبران ارشد فتح و سازمان آزادی‌بخش فلسطین (PLO) مانند خلیل الوزیر (ابو جهاد)، صلاح خلف (ابو اياد)، سعد صايل، ابو یوسف النجار و بسیاری دیگر بین دهه ۱۹۷۰ تا اوایل دهه ۱۹۹۰ توسط اسرائیل ترور شدند، نتوانست نقش‌های مهم‌تری در فتح و سازمان آزادی بخش فلسطین ایفا کند.

زمانی که سازمان فتح در سال ۱۹۷۴ برنامه ۱۰ ماده‌ای خود را تصویب کرد و راه را برای یک توافق سیاسی بر اساس شناخت اسرائیل در ازای ایجاد یک دولت فلسطینی ناقص هموار کرد، عباس به عنوان شخصی معروف شده بود که از کنار گذاشتن هر نوع مقاومت مسلحانه به‌ویژه در برابر اشغالگری اسرائیل حمایت می‌کند. در مورد این ایدئولوژی سیاسی، «ابوياد»، که پس از عرفات به‌عنوان جانشین منتخب در جنبش فلسطینیان قبل از ترور خود در سال ۱۹۹۱ توسط رژیم صهیونیستی شناخته می‌شد، گفته بود: «چیزی که بیش از همه مرا می‌ترساند این است که خیانت یک روز به امر عادی تبدیل شود».

هنگامی که اسرائیل نتوانست انتفاضه اول را درهم بشکند (۱۹۸۷-۱۹۹۱)، مسیر سیاسی را در پیش گرفت که سیاست‌های توسعه‌طلبانه و شهرک‌سازی خود را حفظ کند. این مسیر با پیمان اسلو در سال ۱۹۹۳ به اوج خود رسید. عباس نه تنها یکی از معدود مذاکره کنندگان فلسطینی در این روند بود بلکه شخصی بود که در چمن کاخ سفید به نمایندگی از فلسطینی‌ها این توافقات را امضا کرد.بدیهی است که روند اسلو چیزی جز یک فاجعه نبود و از همان ابتدا محکوم به شکست بود.

مذاکره‌کنندگان فلسطینی به رهبری عرفات و عباس در همان ابتدا کارت اصلی و قوی‌ترین اهرم خود را که به رسمیت شناختن ۷۸ درصد از سرزمین تاریخی فلسطین از رژیم صهیونیستی بود، تسلیم کردند.در عوض، اسرائیل تنها به این وعده اکتفا کرد که در یک فرآیند سیاسی بی‌فایده مشارکت کند که باید به تشکیل یک دولت فلسطینی مستقل تا سال ۱۹۹۹ منجر می‌شد، یا حداقل رهبران فلسطینی این طور تصور می‌کردند.

با این حال، بیش از سه دهه پس از توافقات اسلو، رژیم صهیونیستی نه تنها به اصطلاح راه‌حل دو دولتی را نابود کرد، بلکه برنامه‌های خود برای «اسرائیل بزرگ» را نیز تحکیم و تثبیت کرده است، از جمله افزایش بیش از ۶ برابری شهرک‌نشینان غیرقانونی در کرانه باختری از حدود ۱۱۵,۰۰۰ نفر در سال ۱۹۹۳ به بیش از ۷۵۰,۰۰۰ نفر در حال حاضر.

بر اساس گزارش گروه بین‌المللی بحران در سال ۲۰۱۵، اکثر مقامات اسرائیلی عباس را مهم‌ترین «دارایی استراتژیک» خود می‌دانند. دلیل این امر کاملاً واضح است. این موضوع عمدتاً از طریق فلسفه سیاسی‌ای که عباس آن را ترویج کرده و دهه‌ها مقاومت فلسطینی را رد کرده است، محقق شده است، به‌طوری که یکی از کارشناسان اظهار داشت: «عباس هرگز در زندگی‌اش به مقاومت مسلحانه روی نیاورد و از آن حمایت نکرد».او اغلب هر نوع ایده‌ای درباره مقاومت مسلحانه از سوی هر گروهی، از جمله گروه خود را تمسخر می‌کرد، حتی زمانی که اسرائیل به‌طور بی‌دلیل تعداد زیادی از فلسطینی‌ها را کشته بود.

سبک رهبری او یک جنبش ملی فلسطینی نسبتاً پرجنب و جوش را به یک زیرمجموعه از اشغالگری اسرائیل تبدیل کرد، زیرا این رژیم صهیونیستی را از به تصویر کشیدن خود به‌عنوان قدرت اشغالگر معاف کرده و در عین حال سیاست‌های استعماری و سلطه‌جوئی را اجرا می‌کرد که بدتر از رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی بود. عباس در طول دوران ریاست خود دستورات آمریکا را پذیرفت تا دکترین امنیتی نیروهای امنیتی فلسطینی را از پلیس و حفاظت از مراکز جمعیتی فلسطینی به یک نیروی امنیتی خشن تبدیل کند که به‌عنوان خط اول دفاع از شهرک‌نشین‌ها و ارتش اشغالگر اسرائیل در برابر هر نوع مقاومتی، از جمله اشکال غیرمسلحانه، عمل کند. از زمان به‌دست گرفتن رهبری تشکیلات خودگردان فلسطین در سال ۲۰۰۵، او طرح آمریکایی تحت سرلشکر «کیت دیتون» را برای آموزش نیروهای امنیتی تشکیلات خودگردان پذیرفت، که در سرکوب و خاموش کردن نارضایتی، و همچنین دستگیری‌های غیرقانونی و شکنجه، که بسیاری از اوقات به مرگ منجر می‌شد، از جمله در مورد «نزار بنات» در سال ۲۰۲۱، مشغول بودند.

بر اساس گزارش گروه بین‌المللی بحران در سال ۲۰۱۵، اکثر مقامات اسرائیلی عباس را مهم‌ترین «دارایی استراتژیک» خود می‌دانند.

در هماهنگی با آمریکا و رژیم صهیونیستی، عباس یک نیروی امنیتی بزرگ را ایجاد کرد که مأموریت اصلی‌اش هماهنگی امنیتی با ارتش اسرائیل برای جلوگیری از هر نوع مقاومت یا عملیات علیه اشغال بود. او این مأموریت را مقدس نامید و به مدت ده‌ها سال از توقف آن خودداری کرد، حتی با وجود اینکه افکار عمومی فلسطینی به‌طور گسترده‌ای آن را محکوم می‌کند. تعداد زیادی از نهادها و فراکسیون‌های سیاسی فلسطینی از او خواسته‌اند که چنین شیوه‌های ننگینی را متوقف کند. یک گزارش تفصیلی در سال ۲۰۱۷ نشان داد که بخش امنیتی فلسطینی حدود نیمی از تمام کارمندان دولتی را استخدام کرده و تقریباً یک میلیارد دلار از بودجه تشکیلات خودگردان را به خود اختصاص داده و حدود ۳۰ درصد از کل کمک‌های بین‌المللی به فلسطینی‌ها، از جمله بیشتر وجوهی که از آمریکا می‌آید، را دریافت می‌کند. این مطالعه همچنین نشان می‌دهدکه بخش امنیتی فلسطینی بیشتر از مجموع بخش‌های آموزش، بهداشت و کشاورزی از تشکیلات خودگردان بودجه دریافت می‌کند.این بخش شامل بیش از ۸۰,۰۰۰ نفر بود که نسبت پرسنل امنیتی به جمعیت به یک به ۴۸ می‌رسد که یکی از بالاترین نسبت‌ها در جهان است.

هنگامی که حماس در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۶ پیروز شد، عباس با آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها هماهنگ شد، همان‌طور که در گزارش رایس در کتابش به تفصیل آمده است تا مانع از آن شود که دولت تحت رهبری حماس بتواند به عنوان حزب منتخب دموکراتیک عمل کند. در واقع، این نیروهای امنیتی عباس بودند که در هماهنگی با آمریکایی‌ها در سال ۲۰۰۷ تلاش کردند تا دولت حماس در غزه را سرنگون کنند، اما توسط حماس که کنترل غزه را به‌دست گرفت، به دام افتادند.«دیوید ورمر»، یکی از مقامات دولت بوش در آن زمان، در مقاله‌ای در «ونیتی‌فر» در سال ۲۰۰۸ اظهار داشت که دولت بوش در «یک جنگ کثیف به منظور فراهم کردن پیروزی برای دیکتاتوری فاسد توسط عباس» درگیر بود. از آن زمان به بعد، غزه تحت محاصره خفه‌کننده اسرائیل زندگی کرده و عباس هیچ دخالتی در این موضوع نداشته است. عباس مانند یک دیکتاتور کوچک با حمایت آمریکایی‌ها، اسرائیلی‌ها و بازیگران منطقه‌ای، کنترل کامل زندگی سیاسی فلسطینی‌ها را به‌دست گرفت. احکام غیرقانونی و غیرمشروع او دولت‌ها را برکنار می‌کرد، نخست‌وزیران را منصوب می‌کرد، انتخابات را لغو می‌کرد، میلیاردها دلار هزینه می‌کرد، فساد را در میان نزدیکان، اعضای خانواده و پسرانش پوشش می‌داد و یک دادگاه قانون اساسی را برای برکناری شورای قانون‌گذاری تحت رهبری حماس منصوب می‌کرد.

اما شاید یک رفتار عباس که بیشتر فلسطینی‌ها را شوکه کرد، سکوت گوش‌خراش وی در روزهای ابتدائی جنگ نسل‌کشی اسرائیل بود. در حالی که جنگ نسل‌کشی و کارزار پاک‌سازی قومی اسرائیل شدت می‌گرفت، عباس از یکسو مخالفت قوی اما توخالی خود را با خشونت‌های اسرائیلی اعلام می‌کرد و از سوی دیگر به همکاری‌های امنیتی خود با همان شدت ادامه می‌داد، گویی که هیچ نسل‌کشی در غزه، حملات روزانه شهرک‌نشینان در کرانه باختری یا تعرضات روزانه به مسجد القصی بیش از یک سال در حال وقوع نبوده است.

یاسر عرفات در انظار عمومی محمود عباس را به عنوان «کرزای فلسطین» می‌نامید که اشاره به این موضوع است که عباس آلت دست اسرائیل است.

در حالی که جنگ نسل‌کشی اسرائیل در غزه وارد پانزدهمین ماه خود می‌شود و هیچ نشانه‌ای از پایان این جنگ دیده نمی‌شود و در حالی که اسرائیل برای اشغال طولانی‌مدت غزه آماده می‌شود و به‌طور تهاجمی سیاست الحاق مؤثر منطقه «سی» در کرانه باختری را پیش می‌برد، به نظر می‌رسد که دولت فاشیست کنونی اسرائیل در آستانه کنار گذاشتن عباس به نفع یک توافق امنیتی جدید است.

واضح است که رژیم صهیونیستی با طراحی بزرگ خود برای تحمیل پروژه اسرائیل بزرگ، می‌خواهد مشکل جمعیتی فلسطینی‌ها را حل کند و به‌طور قاطعانه و یک‌بار برای همیشه درگیری اسرائیلی-فلسطینی را به نفع خود پایان دهد. بنابراین، بخشی از استراتژی کلان اسرائیل برای تحقق این هدف تنها به ممنوعیت آنروا، کشتن راه‌حل دو دولتی یا برقراری هژمونی اسرائیل در منطقه محدود نمی‌شود.

صرف‌نظر از این که در آینده نزدیک چه بر سر عباس خواهد آمد، در حالی که او وارد آخرین روزهای زندگی‌اش می‌شود، اسرائیل اطمینان خواهد یافت که او آخرین رهبر فلسطینی است که تمام عناوینی را که نهادهای فلسطینی را تعریف می‌کند مثل رئیس تشکیلات خودگردان، رئیس سازمان آزادی‌بخش فلسطین، رهبر فتح و رئیس دولت فلسطین با خود حمل می‌کند.از منظر اسرائیلی‌ها، او دیگر وظایف خود را انجام داده است و اکنون زمان راه‌حل نهائی فرا رسیده است.

تحلیل «فارن افیرز» از راهبرد ترور اسرائیل در مواجهه با حزب‌الله

حزب‌الله با ترور رهبران نابود نمی‌شود

«سارا پارکنسون » استاد علوم سیاسی و مطالعات بین‌الملل دانشگاه «جان‌هاپکینز» و «جونا شولهوفر وول »استاد علوم سیاسی دانشگاه «لیدن» در مقاله‌ای که «فارن افیرز» آن را منتشر کرده است به موضوع ترورهای رهبران و فرماندهان حزب‌الله از سوی اسرائیل پرداخته‌اند. به باور آنها، هدف نتانیاهو از ترور رهبران حزب‌الله، نابودی این گروه مقاومتی است، اما این هدف محقق نخواهد شد؛ چرا که حزب‌الله یک سازمان انعطاف‌پذیر و دارای پایگاه بزرگ سیاسی و اجتماعی در میان مردم لبنان است. در این مقاله تأکید شده است که ترورهای رهبران قبلی حزب‌الله مثل «سید عباس موسوی» به ظهور نسل جدیدی از رهبران توانمند و کاریزماتیک مثل «سید حسن نصرالله» منجر شد و در آینده نیز این روند ادامه خواهد داشت. ترجمه کامل این مقاله که در وب‌سایت «فرهنگ سدید» منتشر شده است را در ادامه مرور می‌کنیم.

***

حزبی با پایگاه اجتماعی بزرگ

در تاریخ ۲۷ سپتامبر (۶ مهر۱۴۰۳) اسرائیل، سیدحسن نصرالله- دبیرکل حزب‌الله- را با پرتاب بین ۶۰ تا ۸۰ بمب سنگرشکن در پناهگاه وی در یک محله پرجمعیت در حومه جنوبی بیروت ترور کرد. در این حمله، چند تن دیگر از رهبران حزب‌الله، یک ژنرال سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و حداقل ۳۳ غیرنظامی کشته شدند. در این حمله ۱۹۵ نفر دیگر نیز مجروح شدند. این حمله، حملات دیگر پس از آن و تهاجم زمینی اسرائیل به لبنان نشان‌دهنده تشدید تنش‌های یک‌ساله علیه رهبری حزب‌الله است. در یک سال اخیر، ارتش اسرائیل صدها شبه‌نظامی و هزاران غیرنظامی را کشته است.

در میان افراد کشته‌شده، حداقل ۱۲ فرمانده نظامی و مقام بلندپایه حزب‌الله وجود دارند؛ از جمله جانشین احتمالی نصرالله، یعنی «سیدهاشم صفی‌الدین» در حمله ۸ اکتبر(۱۷ مهر ۱۴۰۳) اسرائیل کشته شد. بنیامین نتانیاهو- نخست‌وزیر اسرائیل اعلام کرد که این کمپین ترور، هدفمند و موفقیت‌آمیز بوده است. او گفت: «ما هزاران تروریست از جمله خود نصرالله و جانشین نصرالله و جانشین جانشین وی را از بین بردیم.» بر اساس منطق او و دیگر مقامات دولتی اسرائیل، این ترورها به نابودی دائمی حزب‌الله کمک خواهد کرد؛ اما واقعیت این است که بعید به نظر می‌رسد که ترورها به تحقق چنین هدفی منجر شود.

حزب‌الله یک سازمان ۴۰ساله با پایگاه بزرگ اجتماعی و یک حزب سیاسی است که در پارلمان و کابینه لبنان نمایندگی دارد و از حمایت دولت ایران برخوردار است. حزب‌الله انعطاف‌پذیر است؛ اسرائیل ممکن است در تکه‌تکه کردن موقت این گروه موفق شود، اما حزب‌الله احتمالاً دوباره صفوف خود را بازسازی خواهد کرد. فرماندهان تازه منصوب‌شده احتمالاً برای اثبات صلاحیت‌های خود و نشان‌دادن اهمیت سازمان، به اسرائیل پاسخ خواهند داد و ترورها را تلافی خواهند کرد.

حتی اگر کمپین ترور اسرائیل برای همیشه حزب‌الله را تضعیف کند، این احتمال وجود دارد که گروه دیگری برای پرکردن این خلأ به پا خیزد. در طول تاریخ، هر زمان که ترورهای هدفمند به طور جبران‌ناپذیری به سازمان‌های مسلح آسیب رسانده است، سایر گروه‌ها معمولاً با هم متحد شده‌اند تا جای آنها را بگیرند. این مسئله به این دلیل است که ترور یک تاکتیک است، نه یک راه‌حل سیاسی.

حزب‌الله یک سازمان انعطاف‌پذیر ۴۰ساله با پایگاه بزرگ اجتماعی و یک حزب سیاسی است که در پارلمان و کابینه لبنان نمایندگی دارد.

ترورها هیچ کاری برای حل مسائل بنیادینی که باعث درگیری و منازعه می‌شود انجام نمی‌دهند. خواه به‌عمد یا به‌عنوان خسارت جانبی، ترورهای هدفمند به طور مکرر غیرنظامیان را کشته و زخمی کرده و زیرساخت‌ها را ویران می‌کنند. آنها نارضایتی‌های عمومی را تشدید می‌کنند، جذب شبه‌نظامیان را افزایش می‌دهند و مذاکرات را مختل می‌کنند. به‌عبارت‌دیگر، ترورهای هدفمند به جای پایان‌دادن خشونت آن را طولانی می‌کنند.

نتایج وارونه

برای بیش از ۵۰ سال، اسرائیل با استفاده از حملات کماندویی، خودروهای بمب‌گذاری‌شده و حملات هوایی، رهبران شبه‌نظامیان را در لبنان ترور کرده است. این حملات توجه را بر آنچه که برخی از محققان و استراتژیست‌های نظامی «قطع سر» می‌نامند متمرکز کرده است: کشتن یا دستگیری رهبران گروه‌های مسلح غیردولتی به امید کاهش توانایی‌های آنها و دامن‌زدن به فروپاشی سازمانی.

نه «ترور هدفمند» و نه «قطع سر» یک اصطلاح رسمی در حقوق بین‌الملل نیستند. بسیاری از کارشناسان استدلال می‌کنند که هر دوی اینها صرفاً تعابیری برای کشتارهای غیرقانونی هستند که قوانین درگیری‌های مسلحانه در حقوق بین‌الملل آن را ممنوع کرده است. طرفداران این تاکتیک‌ها- به‌ویژه اسرائیل و آمریکا- معتقدند که این تاکتیک‌ها یک روش نظامی مؤثر و از نظر اخلاقی قابل‌توجیه برای تحقیر و شکست گروه‌های مسلح سازمان‌یافته هستند. این استدلال می‌گوید که چنین حملاتی می‌تواند افراد مؤثر و حیاتی برای عملکرد یک سازمان مسلح را از بین ببرد و درعین‌حال، آسیب غیرنظامی را به حداقل برساند. اما حتی با تفاسیر ایالات متحده و اسرائیل، کشتارهای هدفمند باید به اصل تناسب احترام بگذارند؛ به این معنی که دستاورد نظامی عملیات باید تلفات غیرنظامی ناشی از آن را توجیه کند.

بر اساس اکثر تفاسیر قوانین مربوط به درگیری‌های مسلحانه- از جمله کمیته بین‌المللی صلیب سرخ- بسیاری از افرادی که اسرائیل می‌کشد، دارای وضعیت محافظت شده‌اند. با این قرائت‌ها، افرادی که برای خدمات اجتماعی و شاخه‌های سیاسی حزب‌الله استخدام یا داوطلب می‌شوند، غیرنظامی محسوب می‌شوند، مگر اینکه مستقیماً در جنگ شرکت کنند. اما اسرائیل و ایالات متحده تفسیر بسیار فراگیرتری از آنچه که به‌عنوان شرکت مستقیم در جنگ محسوب می‌شود، دارند. برای مثال در حمله ۱۶ اکتبر(۲۵ مهر ۱۴۰۳) به ساختمان شهرداری در شهر «نبطیه» لبنان، اسرائیل شهردار منتخب و مقامات کمیته بحران خدمات اضطراری شهر را کشت. حتی اگر حملات اسرائیل فقط جنگجویان حزب‌الله را کشته باشد، کشتارهای هدفمند مشکل دیگری هم دارند و آن هم نتایج معکوس است. اگرچه تحقیقات در مورد این روش نتایج ظاهراً متضاد زیادی به همراه داشته است که بخشی از آن به دلیل معیارهای مختلف موفقیت به‌حساب می‌آید، اما به‌طورکلی نشان می‌دهد که این نوع حملات در دستیابی به اهداف بلندمدت خود ناموفق بوده‌اند. ترورهای هدفمند به‌عنوان‌مثال در طول جنگ‌ها و حملات آمریکا در افغانستان، عراق، پاکستان، سومالی، سوریه و یمن موفقیت‌آمیز نبودند. افغانستان نمونه بارزی از این موضوع است. به گفته «دیپالی موخوپادحیای» استاد دانشگاه «جانزهاپکینز» و کارشناس برجسته جنگ افغانستان ایالات متحده در تله‌ای افتاد که نمادی از کمپین‌های کشتار هدفمند است: به جای ایجاد راه‌حل‌های پایدار، بر انتقام و دستاوردهای سیاسی کوتاه‌مدت تمرکز داشت.

ظهور رهبران جدید و توانمند

طرفداران ترورهای هدفمند استدلال می‌کنند که حملات علیه افرادی که فعالانه در برنامه‌ریزی و اجرای خشونت شرکت دارند، ظرفیت سازمان را کاهش می‌دهد و روحیه را از بین می‌برد. دولت اسرائیل مدعی است عملیات فعلی خود در لبنان دقیقاً به همین اهداف دست می‌یابد. بااین‌حال، حزب‌الله در مقابل آنها مقاومت نشان داده است. مقاومت حزب‌الله تا حد زیادی به این دلیل است که این گروه به‌شدت جاافتاده و بروکراتیزه شده است. چنین گروه‌هایی دارای رویه‌ها و برنامه‌های جانشینی مشخصی برای زمانی که رهبرانشان ترفیع می‌یابند، می‌میرند یا به هر دلیلی از سمت خود کناره‌گیری می‌کنند، هستند. واحدهای سلول‌مانند برای عملکرد مستقل آموزش می‌بینند، به‌طوری که کشتن رهبران ارشد گروه ممکن است به طور دائم بر ظرفیت آنان تأثیر نگذارد. بلافاصله پس از یک ترور بزرگ، گروه‌ها قطعاً می‌توانند دچار اختلالات ارتباطی، سردرگمی، اندوه و اضطراب شوند. بااین‌حال، حتی اگر یک فرمانده سطح میانی، مقام بلندپایه نظامی یا رهبر ارشد کشته شود، کسانی که در سمت‌های جانشینی هستند، آماده‌اند و جنگجویان می‌توانند به حملات خود ادامه دهند. برای مثال از زمان مرگ «سید حسن نصرالله»، حزب‌الله صدها راکت، موشک و پهپاد را به سمت پایگاه‌های نظامی اسرائیل، شهرهای بزرگی مانند «حیفا» و محل اقامت خود نتانیاهو پرتاب کرده است.

گروهی که به طور علنی افرادی کلیدی را از دست داده است، ممکن است مصمم‌تر باشد تا توانایی‌های خود را ثابت و قدرت خود را بازسازی کند. حزب‌الله اولین‌بار پس از تشییع‌جنازه «سید عباس موسوی»- دبیرکل وقت حزب‌الله- که نیروهای ارتش اسرائیل در سال ۱۹۹۲ او را ترور کردند، مرز لبنان و اسرائیل را گلوله‌باران کرد. «وری ساگی» رئیس اطلاعات نظامی اسرائیل از سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۵ مستقیماً ترور «سید عباس موسوی» را به تشدید تنش‌ها بین حزب‌الله و اسرائیل مرتبط دانسته است. نزدیک به یک دهه پس از ترور «موسوی»، حزب‌الله قوی‌تر و توانمندتر شده بود. سال‌ها بن‌بست خونین در جنوب لبنان، منجر به خروج نهائی اسرائیل در سال ۲۰۰۰ شد. اسرائیل در سال‌های بعد به کشتارهای هدفمند علیه حزب‌الله ادامه داد، اما نفوذ این گروه همچنان رو به افزایش بود. در تاریخ ۱۲ جولای ۲۰۰۶ (۲۱ تیر ۱۳۸۵)حزب‌الله یک حمله مرزی انجام داد که منجر به کشته و ربوده شدن سربازان اسرائیلی شد. نتیجه این حمله، جنگ جولای ۲۰۰۶ بود.

اسرائیل ده‌ها سال است که از تاکتیک ترور رهبران حزب‌الله علیه این گروه استفاده کرده اما این تاکتیک قادر به نابودی حزب‌الله نبوده است و این گروه خود را با شرایط سازگار کرده است.

ترورها همچنین می‌توانند رهبران رادیکال‌تر یا مؤثرتر را ارتقا دهند. ترور موسوی منجر به ظهور نصرالله شد که شخصیتی کاریزماتیک داشت. به‌عنوان دبیرکل، نصرالله به همراه استراتژیست نظامی ارشد حزب‌الله- عماد مغنیه- به طور گسترده‌ای به‌خاطر تبدیل این گروه از یک گروه شبه‌نظامی محلی به یک نیروی نظامی غیردولتی معتبرتر از نیروهای مسلح لبنان شناخته می‌شود. ترورها می‌توانند بازیگران خارجی را به صحنه بیاورند که حمایت مالی و فنی ارائه می‌دهند. زمانی که اسرائیل در سال ۲۰۰۸ مغنیه را ترور کرد، مستشاران سپاه پاسداران ایران بیشتر درگیر عملیات روزانه حزب‌الله شدند.

خشونت باعث خشونت می‌شود

حتی زمانی که ترورهای هدفمند با موفقیت به طور موقت ساختارهای رهبری سازمان‌ها را متزلزل می‌کنند، این حملات می‌توانند منجر به خشونت بیشتری شوند. در گروه‌هایی که از تقسیم‌بندی و ساختارهای سلولی استفاده می‌کنند، جناح‌هایی با منافع و برنامه‌های مستقل می‌توانند ظهور کنند. رهبران در حال ظهور، از خشونت برای رقابت جهت جلب‌توجه، کسب منابع و افزایش موقعیت خود استفاده می‌کنند، نتیجه این است که حملات گروه هدف، اغلب کمتر قابل پیش‌بینی و مؤثرتر می‌شود.

این روند قبلاً در لبنان انجام شده است. در سال ۱۹۸۲، اسرائیل با هدف ریشه‌کن کردن سازمان آزادی‌بخش فلسطین و گروه‌های مسلح فلسطینی که از جنوب لبنان به سمت شمال اسرائیل راکت پرتاب می‌کردند، به این منطقه حمله کرد. اسرائیل فرماندهان فلسطینی را کشته و زندانی کرد و به همراه آن‌ها هزاران غیرنظامی نیز جان باختند که این امر، واحدهای عملیاتی فلسطینی را بی‌رهبر و ناهماهنگ رها کرد. زمانی که اسرائیل، جنوب لبنان تا شهر ساحلی «صیدا» را اشغال کرد، شبه‌نظامیان محلی فلسطینی که به ساختارهای سنتی فرماندهی و کنترل وابسته نبودند، ظهور کردند. این گروه‌های شبه‌نظامی در همکاری غیررسمی با شورشیان لبنانی، به نیروهای اسرائیلی و همکاران محلی آن‌ها آسیب زیادی رساندند. در نتیجه، اسرائیل در سال ۱۹۸۵ به منطقه مرزی عقب‌نشینی کرد و تا سال ۲۰۰۰ در آنجا باقی ماند. عواقب تهاجم اسرائیل در سال ۱۹۸۲ به لبنان، حقیقت آشکار دیگری را نشان می‌دهد: تضعیف دائمی یا حتی شکست یک سازمان می‌تواند باعث ایجاد سازمان‌های جدید شود. شکست فلسطینیان و اشغال اسرائیل، دلیل وجودی حزب‌الله را فراهم کرد.

مجازات دسته‌جمعی

یکی از دلایل اصلی ترورهای هدفمند، این ادعاست که آنها مرگ غیرنظامیان را به حداقل می‌رساند. بااین‌حال، عملیات‌هایی که افراد را هدف قرار می‌دهد، ویرانی و تلفات گسترده غیرنظامیان را به همراه داشته است. آن حمله هوائی که «سید حسن نصرالله» را کشت، کل بلوک یکی از پرجمعیت‌ترین محله‌های لبنان را با خاک یکسان کرد. حمله اسرائیل به «وفیق صفا»- رابط حزب‌الله با نهادهای امنیتی لبنان- در تاریخ ۱۰ اکتبر(۱۹ مهر ۱۴۰۳) منجر به فروپاشی یک ساختمان هشت طبقه در مرکز بیروت شد که ۲۲ نفر را کشته و ۱۱۷ نفر دیگر را زخمی کرد.

دولت اسرائیل می‌گوید که اغلب از تماس‌های تلفنی، پ